



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۴/۰۴/۲۱

عبدالباری جهانی

جواب مختصری به نوشته محترم داکتر صاحب کاظم (قسمت چهارم)

داکتر صاحب محترم شما در مضمون اخیرتان، که بتاريخ ۲۰ ماه اپریل در افغان جرمن به نشر رسیده است، نگاشته اید که اسرار قتل امیر حبیب الله خان به خاطری مکتوم و لاینحل مانده اند که کسانی که بعد از سقوط امان الله خان به قدرت رسیدند نخواستند که قاتل کشف و افشاء شود. گفته شما کاملاً بجاست. ولی، قسمیکه بارها گفته ام که کدام مانع به مقابل امان الله خان موجود بود؟ او، مدت کوتاه نه بلکه، ۱۰ سال بادشاه این کشور بود و همه اسرار را، اگر میخواستند، کشف کرده میتوانستند. چرا اقدام نکرد؟ اگر برای یک لحظه، همراه شما و به احترام شما، افسانه شبح مصطفی صغیر را قبول کنیم. از همه نوشته های شما هویدا است که گویا این شبح به همکاری خاندان آل یحیی مرتکب قتل امیر حبیب الله شد.

بارها از جناب شما سوال نموده ام که: اولاً شاه امان الله، که بعد از به اصطلاح اقرار شبح مصطفی صغیر، مدت ۸ سال در افغانستان پادشاه بود، در زمینه کدام اعتراضی یا احتجاجی به حکومت انگلستان سپرده اند؟ آیا قتل امیر حبیب الله به واسطه شبح مصطفی صغیر به این اندازه موضوع بی اهمیت پنداشته میشد که ارزش یک احتجاجی هم نداشت؟ شما توقع دارید که ما این دروغ شاخدار و افسانه تاریخی را قبول کنیم؟

ثانیاً اگر همکاران این شبح انگلیسی را نادرخان و خاندان آل یحیی فرض کنیم؛ در این صورت شاه امان الله چرا ازین خاندان تقدیر بعمل میآورد؟ چرا بلندترین مقامات دولتی را به آنها می سپرد؟ امان الله خان نه تنها در وقت قدرت خود بر این خاندان، و خاصتاً نادرخان اعتماد داشتند بلکه بعد از تبعید نمودن او و برادرانش به اروپا و بعد از فرار خودش، از مقابل حبیب الله کلکانی، به قندهار، که در آنوقت نادرخان از فرانسه بمقصد افغانستان حرکت کرده بود، اعتماد کامل را بر نادرخان از دست نمیداد. مورخ شوروی ولادمیر بویکو، به استناد آرشیف شوروی مینویسد: «سولوفیف» همان شخصیکه حکومت اتحاد شوروی به قندهار به وسیله هیلی کوپتر به خدمت امان الله خان فرستاد و یک ماهین مخابره را هم به او هدیه داد. جهانی) موضوعی را مطرح کرد که بعد ها ادامه سرنوشت سازی در صحنه سیاسی افغانستان یافت.

او ابراز نگرانی کرد که شاید نادرخان به دنبال پیشبرد سیاست مستقلی در برابر امان الله خان برآید. مگر با پاسخ رد سخت امان الله خان روبرو شد.

شاه به او اطمینان داد که تنها دشمنان مشترک تاکنون او و نادر را به هم انداخته اند و او امیدوار است تا هر آنچه را که موجب برانگیختن سوءتفاهم میان شان میگردد برطرف نماید. با این حال امان الله خان برای حفظ ماتقدم گفت که مسئله نهایی نادرخان تنها پس از ورود او به هند و بعداً به مسیر او به کابل یا قندهار آشکار خواهد شد. امان الله از طریق سفارت افغانستان در پاریس از نادرخواستنه بود تا به قندهار آمده پست نخست وزیر دولت ملی را بگیرد «بویکو، دولت و اپوزیسیون در افغانستان ص ص ۱۶۶-۱۶۷

البته ازین سند معلوم میگردد که شاه امان الله، با وجود آنکه ده سال سلطنت کرده بود، تا کدام اندازه ادم ساده و از سیاست بیخبر بوده است. نادرخان چرا خدمت کسی را مینمود که او در قندهار، بحیث فراری نشسته است و در نزد انگلیسها هم، نه بحیث یک پادشاه، بلکه یکی از چندین مدعیان تخت کابل بشمار میرود. از جانب دیگر نادرخان به کدام اعتماد پوست صدراعظمی امان الله خان را قبول میکرد؟ مگر او را از مقام وزارت دفاع برطرف و به فرانسه تبعید نموده بود؟ مگر همه ان کسانی که مخالف نادرخان بودند و یا نادرخان با آنها مخالف بود، باز هم مورد اعتماد امان الله خان نبودند؟

اینکه چرا امیر امان الله خان، در ظرف ده سال سلطنت خود، کوچکترین اقدامی، و جزئی ترین تحقیقاتی، در راه کشف قاتل اصلی پدر خو نمود «کور می فهمد دلد شور است» اگر قصداً از حقیقت چشم پوشی نماییم، بصراحت و اطمینان گفته میتوانیم که امان الله خان شریک دسیسه و عمل قتل پدر خود بود. خواه به وسیله خاندان آل یحیی و خواه به وسیله دیگران و یا اشباح انگلیسی.

این حقیقت را وقتی خوب درک کرده می‌توانیم که در لویه جرگه سال ۱۹۲۴ پغمان اشاره او را به سستم فاسد اداری زمان پدر خود می‌شنویم. هیچ پسری به پدر شهید خود، و آن هم درملای عام، بمقابل نماینده های ولایات کشور، چنین اشاره ای، به سستم اداری پدر خود، نمی کند. در این بیانیه، در ضمن ستایش از سستم حکومت اداری امان الله خان به سستم سابقه اشاره شده و چنین می‌خوانیم:

« از آنجاکه قبل ازین عصر مدنیت حصر امانیه، افغانستان قانون نداشت. و افغانان قواعد و نظامات را نمی شناختند. زمامداران افغان و صاحبان اختیار شان، تابع خواهشات و تقاضای نفسانی شان میبودند. و بازار تعارف ستانی و رشوت خوری را گرم کرده شب و روز خودشان را به عیش و استراحت گذارده از حال ملت اطلاعی نمیداشتند. و بعرض و داد و فریاد شان گوش نمی نهادند. . . . » رویداد لویه جرگه دارالسلطنه. سال ۱۳۰۳، ص ۴

آیا لازم بود امان الله خان به روح پدر شهید یا کشته شده خود، بجای اتحاف دعا، چنین پیغامی بفرستد؟ امان الله خان با این پیغام نه تنها به پدر متوفی خود توهین روا داشته بود بلکه تمام ارزشها و معیارهای کلتور افغانی را، که احترام بی سرحد به پدران یک جزء مهم آنست، زیر پا گذاشته بود. حبیب الله خان هر چه بود، پدر او بود.

امان الله خان در همان جرگه، در یکی از بیانات خود میفرماید: « . . . امروز کسیکه بیرق اسلام را بر دوش خود برداشته و آنرا بانظار مسلمین جلوه در آورده (امان الله) است. چندی پیشتر ازین هم همین مملکت بود. همین شما ملت بودید و انواع فجایع و مظالم و بیداد و بدعات را برای العین خود میدید و مبهوت و متحیر و متفکر در اطراف و جوانب آن نگاه میکردید. اعتراض و تنقیدات برکنار ابداً حق تکلم را در اجراءت و عملیات حکومت نمیداشتید. و در همه گونه اقدامات روا و ناروا بجز از سر تسلیم را بزیر افگندن و آمانا و صدقنا را گفتن چاره ای نداشتید . . . » رویداد ص ص ۱۱۷-۱۱۸

امان الله خان هر چند دوران حکومت پدر و پدر کلان خود را رژیم های دیکتاتوری، استبداد و خود سری میخواندند. در حالیکه شخص امان الله خان دیکتاتوری بیش نبود. در حالیکه در جرگه پغمان سال ۱۳۰۳، که در اوج شورش های جنوبی خاصاً خوست دایر شده بود، اقوام منگل، جدران و سلیمان خیل اشتراک نداشتند و یا احق اشتراک داده نشده بود. رویداد ص ص ۳۹۲

امان الله خان در یک بیانیه شان، در اشاره به شورشهای جنوبی فرمودند: « باز هم تباهی شان آرزو ندارم و تا چندی نصیحت و اندرز میدهم تا باشد که بدین خطای خود بدانند و ازین سهو و خطای خود کسب آگاهی کنند. باز هم اگر مسلمان نشدند و براه صلاحیت و اسلامیت و مطواعت حکومت نشناختند و تسلیم نشدند. والله اگر باز از هیچ لفظ صلح را درباره آنها بشنوم. و یا قبول کنم بجز اینکه جمهورشانرا بسوزانم و بگویم که ای وزارت حربیه تو میدانی و این قوم. تا خاک شانرا بتوبره بکشند.

لویه جرگه بیک غلغله و صداهای بلند برخواسته بعرض رسانیدند. ایکاش اعلیحضرت از مزید نصیحت گویی و شفقت گستری این قوم نادان سمت جنوبی صرف نظر فرموده تصمیم سرکوبی جدی شانرا بنماید. و بما ملت وفاکیش خود اجازه گوشمالی آنها را بدهند. تا ما بیک سرعت صاعقه نما جان شانرا از جسد بیرون و زمین را از خونهای شان لاله گون ساخته و نشانی از آنها را باقی نگذاریم » رویداد ص ص ۳۹۳

امان الله خان در همین جرگه، در یک بیانیه دیگر، در اشاره به همین موضوع میگوید: « باز از شما التجاء میکنم که درین مبحث بیشتر ازین صرف اوقات نکنید. از احساسات شما ممنونم و از حد زیاده مشکور. منگل هیچ اهمیت ندارد و فقط یک سگ تان است. حیف این جوش و غلیان تان که درین موضوع نشان میدهد. فقط همین نعره های دشمن کوب الله اکبر گفتن ما و شما برای دشمنان داخلی و خارجی کافست » رویداد ص ص ۴۰۳-۴۰۴

آیا امان الله خان حق داشت که اقوام بزرگ پکتیا را چنین تهدید نماید و بالاخره یک قوم بزرگ را چنین توهین نماید؟ ولی در وقت عسرت باز هم چشم امید به حمایه آنها دوخته بود. آیا اقوام جنوبی این همه تهدیدات، ویرانی ها و توهین ها را فراموش کرده میتوانستند؟

مرحوم عبدالحی حبیبی مینویسد: « در سنه ۱۳۰۳ ش چون شورش قبایل سمت جنوبی به سرپرستی ملا عبدالله لنگ آغاز شد و بعد از تلفات و مساعی و مصارف کمر شکن منطقی گردید و شخص شاه حکم به اعدام ۵۴ تن از سرغنه های اشرار بشمول ملا عبدالله و ملا عبدالرشید داد (۴ جورای ۱۳۰۴) عبدالهادی داوی که وزیر تجارت و از مقربان دربار بود عرض کرد: بهتر است این محکومان به اعدام، محاکمه شده و بحکم قاضی کشته شوند. پادشاه با کمال خشم و غرور گفت: مگر میدانی که نواسه امیر عبدالرحمن ام !! « حبیبی، جنیش مشروطیت در افغانستان ص ص ۱۶۱

داکتر صاحب محترم. شما به اساس کدام سند بصورت قاطع حکم میکنید که حبیب الله خان را انگلیسها از بین بردند. این به هر صورت. چون شما، بصورت قاطع، به این عقیده هستید که شبی بنام مصطفی صغیر امیر حبیب الله خان را کشت. و چون این شبیح جاسوس انگلیس بود؛ بایست که کار انگلیس میبود. شما از کجا اطلاع یافتید که انگلیس ها، بعد از امیر حبیب الله، در میان دو کاندید سلطنت، طرفدار به قدرت رسیدن نصرالله بودند؟ زیرا نصرالله ام ضعیف الاراده بود.

برای ثابت ساختن جبن و ضعف اراده نصرالله یگانه دلیل تان این است که او با احساس کوچکتزین فشار سه بار خواست خود را از سلطنت خلع کند. بشما و هر کس معلوم است که وقتی امان الله خان خود را پادشاه اعلان نموده بود و خزانه و پایتخت در دست او بود و فوج موجود کابل به او سلامی شده بود. و نصرالله نه خزانه داشت و نه قوه عسکری. زیرا قوه عسکری که داشت شورش نموده بود و جنرالهای خود را زنجیر پیچ نموده بودند. بعقیده شما یعنی

تنها اسم امارت از داعیه او دفاع مینمود؟ آیا او بدون تسلیم راه دیگری هم داشت؟ و باید یکه و تنها تا روز کشته شدنش به لاف و گراف گذاره مینمود؟

شما به اساس کدام سند حکم میکنید که انگلیسها به امیر حبیب الله خان بدبین شده بودند و میخواستند او را از بین ببرند؟ و به اساس کدام سند می نویسید که انگلیسها میخواستند قدرت را از خاندان امیر دوست محمدخان به خاندان سلطان طلائی انتقال بدهند. بعد از آن خاندان سلطان طلائی را ذریعه یک دزدی بنام حبیب الله کلکانی از بین ببرند و در نتیجه زمینه را برای جاسوس و دست پرورده خود نادر خان فراهم سازد؟ از آن واقعات بیش از صد سال گذشته است و بعقیده بنده این جز خیال پردازی ها در باره نیات انگلیس چیز دیگری بوده نمیتواند.

قبلاً برایتان عرض نموده بودم که تاریخ به اساس خیال و فرضیه ها نوشته نمیشود. تاریخ نگاشتن به اسناد کتبی معتبر و یا شاهدان عینی ضرورت دارد. نه اینکه مرحوم غبار از زبان کدام مجددی نقل قول کند که نادرخان در جنگ جنوبی شکست خورده بود و میخواست که طرف کابل برود. در راه شیرآقای مجددی بر نادرخان صدا کرد که سپه سالار صاحب کجا میروی؟ نادرخان برایش گفت که همین حالا برایم اطلاع رسید که قوای بسیار زیاد انگلیس میآید باید که میدان را خالی کنیم. حضرت صاحب برایش گفت که چه بهتر شهید میشویم. سپه سالار هم واپس به جبهه جنگ رفت.

چون مرحوم غبار در باره عسکری یک سطر مطالعه نداشت؛ این سطور را به رشته تحریر کشیده میتوانست. از کسانی که صاحب منصب باشند پرسیده شود که وقتی یک سپه سالار از میدان بگریزد و یا خیال گریز داشته باشد باید به صاحب منصبان خود هم امر عقب نشینی داده باشد. وقتی یک دفعه اواز شکست شکست بلند شود و بی نظمی رخ بدهد؛ عساکر را واپس به میدان جنگ بردن و در سنگر ها تنظیم نمودن کار یک روز نه بلکه در هفته هم صورت پذیر نیست. چون مرحوم غبار دشمن نادرخان بود و او را جاسوس و فرستاده انگلیس میخواند؛ در باره او هر مذمتی که در دلش میگذاشت به روی صفحه کاغذ میآورد و در فکر گمراهی نسل آینده نبود. تاریخ مرحوم غبار، خصوصاً جلد دوم آن پر از چنین نظریات و خیال پردازی هاست؛ که جز ساخته و پرداخته ذهن او چیز دیگری نیست.

اگر افغانستان تخته شطرنج انگلیسها بود و افغانها از خود هیچ اراده ای نداشتند. انگلیس ها چرا از روز اول، که حبیب الله خان را به وسیله شبح از بین برد، نادرخان را به قدرت نمیرساند. چه ضرورت بود که دشمن خود امان الله خان را بر تخت کابل میدیند تا او ده سال تمام با انگلیسها دشمنی ورزیده و با شوروی ها دست دوستی بدهد.

داکتر صاحب کاظم در مقابل این سوال که انگلیسها چرا باید تصمیم به کشتن امیر حبیب الله گرفته باشد مینویسد که چون امیر حبیب الله به هیات ترک، المان، اطیش را بدون جواب در کابل نگهداشت تا درین مدت انگلیس ها را وادار به شناسایی استقلال افغانستان کنند؛ چنانچه امیر متعاقب ختم جنگ عمومی اول از انگلیس ها خواست تا نماینده امیر را در کنفرانس صلح پاریس جادهند و او بتواند موضوع استقلال کشور را مطرح نماید و نیز بر علاوه ای کمک سالانه در حدود ۲۰ میلیون کلدار، مبلغ ۶۰ میلیون کلدار حق السکوت را (به قول غبار) بگیرد.

در حالیکه امیر افغانستان هیچ وقت از انگلیسها سالانه بیش از ۱۸ لک کلدار دریافت نداشته بود. و در بدل سپردن تعهد بیطرفی از طرف حبیب الله خان این مستمری ماه ۲ لک اضافه شد یعنی سالانه به دو میلیون و چهار لک کلدار رسید.

Adamec, Afghanistan 1900-1923 P 88

رقم ۲۰ میلیون کلدار اختراع مرحوم غبار و یا شاید مورخ دیگری مانند او باشد. و رقم ۶۰ میلیون کلدار به اندازه مبالغه آمیز است که نه امیر درخواست آنرا مینمود و نه انگلیس ها به هیچ نوعی آنرا به افغانستان تادیه کرده میتوانستند. این مبالغه را تنها غبار میتوانست از نوک قلم خود تراوش دهد.

در باره طرح نمودن داعیه استقلال از طرف حبیب الله خان، قیل از ختم جنگ عمومی اول، هیچ سندی در دست نیست و هیچ نشانه ای دیده نشده است. درین مورد اگر چیزی مینویسیم باید که محصول خیال و حدس و گمان ما باشد.

داکتر صاحب در سالهای جنگ عمومی اول هم در قبایل آزاد سرحد و هم در داخل افغانستان از راه اندازی داعیه جهاد سخن میزند و ادعا دارند که سردار نصرالله خان از مردم قبایل آزاد سرحد حمایه مینمود و انگلیس ها فکر میکردند که امیر هم در این حرکات دست دارد. با وجود انکار امیر از چنین عملی انگلیس ها به گفته و وعده او باور نمیکردند.

برای اطلاع خواننده گان تاریخ افغانستان باید بنویسم که این فعالیت ها و شورش های قبایل آزاد سرحد و همکاری سردار نصرالله خان با مجاهدین افغانی و سرحدی در جریان سال ۱۹۰۸ یعنی تقریباً ۶ یا هفت سال قبل از جنگ عمومی بودند. سردار نصرالله خان، با وجود ممانعت و مخالفت های امیر حبیب الله خان، با مجاهدین قبایل سرحد کمک های نظامی و مالی را ادامه میداد. اختلاف امیر حبیب الله خان و سردار نصرالله خان در زمینه به جایی رسید که امیر سردار نصرالله خان را به توپنچه تهدید نمود و اگر خانم های داخل دربار مداخله نمی نمودند شاید امیر خون سردار نصرالله را میریخت. وقتی سردار از اطاق بیرون میرفت امیر او را صدا زد و گفت که تو ریشه مسلمانان را قطع میکنی. Kabul Diary, 30th September Report Number 30

درین صورت حدس ما در باره عهدشکنی حبیب الله خان با انگلیس و بدگمانی آنها از نیات امیر چندان مستند نبوده و محصول حدس و گمان ما میباشد.

چون داکتر صاحب به این عقیده خود راسخ است که نادرخان جاسوس و گماشته انگلیس بود و هر عملی که مینمود به نفع انگلیس ها بود لازم می افتد که یک حصه فرمان امان الله شاه به عنوان سردار محمدنادرخان قوماندهان عمومی محاذات سرحد جنوبی را مثال بیاوریم. امان الله خان در آخرین قسمت این فرمان مینگارد: « چون روز شنبه ۲۳ بعمل شش بجه صبح یک جهاز هوایی در کابل آمده چند گلوله بم در ارگ مبارک و ماشینخانه و کمندها انداخته چند راس اسپ و یابو را سقط کرده واپس رفت. اضافه ازین بمرحمت الهی دیگر ضرر و نقصان نرسید و لا محال از برای مردم کابل از گلوله باری آنها هراس پیدا شده اکثر مردم معتبرین و کلانشوندگان این ملامتی را بحضور تعلق میدهند که وقت جنگ نبود و بیجا حرکت شده در این صورت با نفری اهالی شورا مصلحت کرده شد و شما درین باب چه تدبیر لازم میدانید؟

اگرچه در صلح رای دادند (کلان شونده گان کابل. جهانی) که بقرار شرایط قرارداد ضیاءالملة والدین مرحوم و قرارداد حضرت شهید مرحوم هرگاه با شما معامله کنند شما قبول کنید. بنا بران لازم دانسته برای ان عالیجاه اطلاع فرمودیم که شما درین فقره چه مصلحت میدانید. آنچه بفکر شما میرسد و خیر میدانید بحضور معروض داشته و نفری خود را بهمان جوش و خروش داشته در کار روایی های خود کوشش داشته باشید.

تحریر یوم سه شنبه ۲۶ شهر شعبان المعظم ۱۳۳۷ «

تاریخ فوق مطابق ۵ جوزای سال ۱۲۹۸ شمسی مطابق ۲۷ می ۱۹۱۹. تاریخ استرداد استقلال ص ۷۹ نادرخان، در جواب مکتوبی که در آن شرایط غیرقابل قبول و حتی توهین آمیز انگلیس ها ذکر شده و امان الله خان به آن موافقه نموده بود؛ در یک قسمت مکتوب خود مینویسد: « حال خط رکاب باشی (شاه ولی خان) تازه رسیده آنرا هم روانه نمودیم. از برای خدا فکر و حوصله را یکی از دست داده نشود باقی سپرد به خداوند کریم است و مشاورها هم در عقب صفحه کاغذ سوم دستخط نموده اند» همان کتاب ص ۸۳

متوجه هستید که شاه امان الله چنان ترسیده بود که حتی حاضر به قبول نمودن شرایط وقت امیر عبدالرحمن خان و حبیب الله خان شده بود. یعنی حاضر بود رسماً یوغ استعمار انگلیس را قبول نموده و، مانند سابق، تنها به آزادی داخلی اکتفاء ورزد. ولی نادرخان او را دلداری میدهد که از برای خدا حوصله را از دست ندهید. باقی سپرد به خداوند کریم.

آیا کسیکه مزدور و گماشته انگلیس باشد پادشاه را به مقاومت با انگلیس ترغیب مینماید؟ اگر عقیده داکتر صاحب محترم را، در حق نادرخان، قبول کنیم می بایست شاه امان الله را تشویق مینمود که به هر شرایطی که باشد با انگلیس ها صلح نماید که در غیر آن آزادی فعلی وطن خود را هم از دست میدادیم. یا شاید به عقیده مرحوم غبار و داکتر صاحب کاظم این هم شیطنت انگلیس بود و انگلیس ها میخواستند که نوکر و نماینده خود را در دستگاه شاه امان الله حیثیت و اعتبار ببخشند، قصداً و به اساس پلان در مقابل نادرخان شکست بخورد و چندی بعد از همین حیثیت و اعتبار او بر ضد امان الله خان کار بگیرد. والله اعلم!

البته امان الله خان قصه کامل آن جلسه با کلان شوندگان کابل را به نادر خان تحریر نداشته بودند. نویسنده آتش در افغانستان قصه همان جلسه را کمی به تفصیل بیان میکند و مینویسد: « همه مردم کابل که در اول نعره های جهاد را بلند نموده بودند شکایت مینمودند که امان الله موجب این تباهی شده است. امان الله، در حالیکه دست و پای را گم کرده بود، علماء، مامورین عالی رتبه و کلانهای شهر کابل را خواستند. او وضع واقعاتی را که سبب جنگ با انگلیس شد به آنها توضیح داد و به آنها گفت که چندین دفعه خواستار صلح شده است مگر انگلیس ها از مذاکرات سرپیچی میکنند.

امان الله به آنها گفت که اگر مردم فکر میکنند که من مسوول جنگ و تباهی آنها هستم من به رضا و رغبت استعفی خواهم نمود و با خانواده خودم به روسیه و یا بخارا خواهم رفت. او نوکر خود را امر نمود که پسر شیرخوار او را به مجلس بیاورد. بعد ازان، در حضور مجلس، به سر پسر خود سوگند یاد کرد که به آنها دروغ نگفته است»

Stewart, P 65

امان الله خان در کابل بود و بمبارد طیاره های انگلیس، که تا آنوقت هیچ تلفات انسانی را هم موجب نشده بود، او را چنان ترسانده و وارخطا ساخته بود که حاضر بود از سلطنت خود استعفی بدهد؛ ولی نادرخان در جبهه جنگ حضور داشت و به او دلداری میداد و به مقاومت تشویقش مینمود.

گرچه من نمیتوانم که عقیده داکتر صاحب را تغییر بدهم. زیرا اگر او در عقیده خود، خداناخواسته، تغییری بپذیرد در آنصورت باید کتابیکه، در سه جلد به مقصد ثابت نمودن خیانت ها و جاسوسی های این خاندان به رشته تحریر کشیده اند بسوزانند. به عقیده بنده، در مسایل تاریخی، بهترین قضاوت و تحلیل همان است که متکی بر اسناد و شواهد باشد نه بر اساس بغض، حُب و ذهنیت قبلی.

معتقدین شیخ مصطفی صغیر، که در روزهای اخیر، بعد از گذشت بیش از صد سال، آنرا تبدیل به شبکه اشباح ساخته اند، گاهی از خود پرسیده اند که امان الله خان چرا در زمینه هیچ نوع عکس العملی نشان نداده است؟ شاید امان الله خان رادیو را هیچ نمی شنید و از مطبوعات جهان هیچ اطلاعی نداشت؛ و از موضوع قتل پدرش، به وسیله اشباح، بیخبر نگاه داشته شده بود. همین علت بود که او تا آخر در زمینه چیزی نگفت. تاکه طرفداران او و مخالفین سوگند خورده نادرخان این موضوع را، البته بعد از گذشت یک قرن، بمیان کشید. عمر طولانی خوب است. آدم چیزهای را می بیند و می شنود که بعضاً در خواب هم دیده نمیتواند. سپرد به خدا.

در اخیر و در نتیجه جنگ استقلال به سپه سالار محمدنادرخان نشان لمر اعلی و سه صد جریب زمین اعطای گردید. در پهلوی او، به دو برادرش شاه ولی خان و شاه محمودخان نشان های سردار اعلی اعطاء گردید. به حضرات مجددی شیراقا و گل آقا نشان های لمر اعلی، القاب شمس المشایخ و نور المشایخ و همچنین ۵۳۰۰ جریب زمین سه فصله در شمالی اعطاء گردید. کاپی این فرمان، به امضاء و مهر شاه امان الله نردم موجود است و انرا ذیلاً تقدیم میدارم:

شماره ۲۲۲۶۱

۱۲ حمل ۱۲۹۹

فضیلت پناهان حقایق آقایان المرعالی نشان حضرت شمس المشایخ صاحب و حضرت نور المشایخ صاحب. حضور ماچون جنابان تانرا از رادمردان بزرگ محاربه استقلال افغانستان عزیز میدانند و این سربازی و جان فشانی که حضرات کرام شما در راه حصول استقلال فرموده اید حضور ما شمایان را به اعطای نشان های ذیشان المرعالی و القاب فوق الذکر تقدیر و تمجید مینماییم و هم املاک خالصه ... را که از خالصه های قدیم دولت بوده و مشتمل بر پنجهزار و سه صد جریب در سه فصل می باشد با باغات انگوری آن که مربوط حکومت محلی کوه دامن است بطور بخشش و مکافات منظور فرمودیم. چنانچه فرمان جداگانه بنام نظامات مالیه امر فرمودیم تا املاک خالصه ... و باغات را بحضرات فضایل مآبان شما تسلیم نمایند خدمات قابل قدر شما در راه حصول استقلال افغانستان را افغانها فراموش ننموده از خدای توانا سعادت و بقای افغانستان را در تحت لوای اسلام قایم و برای حضرات شما که مجاهدین بزرگ وطن میباشید رهنمایی تان را برای ملت نجیب افغان از قادر توانا در ساحه های ارتقایی معنوی و مادی و طن عزیز خواهان بوده ایم.

امضای اعلیحضرت امان الله خان

فرمان امیر امان الله خان غازی بنام حضرت شاه آغا شمس المشایخ و حضرت شیرآغا نور المشایخ صاحب بتمجید از خدمات برگزیده آنها که در حصول استقلال افغانستان فرموده اند»

البته اعلیحضرت محمدنادرشاه، در زمان سلطنت خود، این سه صد جریب زمین را به شفاخانه علی آباد هدیه کرد. و اولاد و احفاد حضرات شاید تا به امروز از آن زمین های زراعتی و قیمت بها استفاده مینمایند. سوال درینجاست که این حضرات، در جریان معرکه استقلال چه خدماتی را انجام دادند که مستوجب چنین مکافات گردیدند؟ آنها غیر دعا خواندن، فریب دادن مردم و جمع نمودن پول از مریدان بیسواد و جاهل چه کمالی داشتند؟ منفعتی که از آنها عاید افغانستان گردید خیانت به امان الله خان، نهضت امانی و بصورت عموم خیانت به افغانستان بود. این حضرات و سایر پیران و بزرگان یکی از عوامل سقوط نهضت امانی شدند؛ که در عصر امان الله شاه نوازشهای چنین بی سابقه ای دیده بودند.

[په افغان جرمن آنلاین پورتال کی د لیکوال آرشیف](#)